

نقد و بررسی کتاب آیندگان و روندگان

مرتضی رسولی پور^۱

گفت‌وگو با داریوش همایون (۱۳۰۷ - ۱۳۸۹)

به کوشش: حسین دهباشی

ناشر: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ نخست: زمستان ۱۳۹۳

قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان

تعداد صفحات: ۴۹۱ ص

چاپ و انتشار کتاب *آیندگان و روندگان* (خاطرات دکتر داریوش همایون) سومین اثر از مجموعه تاریخ شفاهی و تصویری ایران معاصر، حاصل ۱۲ جلسه گفت‌وگو با نامبرده است که به کوشش حسین دهباشی در زمستان ۱۳۹۳ به بازار عرضه گردیده است. سه اثر دیگر همین مجموعه عبارتند از: *حکمت و سیاست* (خاطرات دکتر سید حسین نصر)؛ *فرماندهی و نافرمانی* (خاطرات سپهبد خلبان شاپور آذربیزین)؛ و *اقتصاد و امنیت* (خاطرات دکتر علینقی عالیخانی) که چندی قبل به‌طور همزمان و با برگزاری مراسمی از آن‌ها در سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران رونمایی شد.

اگر خواسته باشیم در معرفی و نقد کتاب یاد شده، نوشته خود را با ذکر نکات مثبت و محاسن آن شروع کنیم و نیز کوششی که تیم مصاحبه‌کننده و سایر کسانی که در پیاده‌سازی، گویاسازی متن و درج پانویس‌ها و تنظیم این اثر کشیده‌اند، در درجه نخست باید به انتخاب سوزه جهت گفت‌وگو و مصاحبه بپردازیم.

۱. مسئول تاریخ شفاهی موسسه

مطالعات تاریخ معاصر ایران

rasoulipour1962@gmail.com

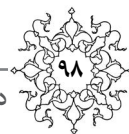


کسانی که با موضوع تاریخ شفاهی و نوع فعالیت‌های مرتبط با این مقوله آشنا هستند بی‌گمان خوب می‌دانند که جذب سوژه‌هایی از این دست که آقای دهباشی و تیم ایشان برای مصاحبه و گفت‌گو دنبال کرده‌اند چه اندازه دشوار و در عین حال ارزشمند است. بخش عمده‌ای از اعتبار فعالیت‌های مرتبط با تاریخ شفاهی متوجه سوژه‌ها و نقشی است که آن‌ها در تحولات گذشته داشته‌اند و بی‌گمان داریوش همایون در ردیف اشخاص حائز اهمیت بود که گفت‌وگو با او صرف‌نظر از چند و چون کیفیت مصاحبه و کاستی‌های آن ارزشمند است. بنابراین جلب نظر و اعتماد او و اشخاصی در ردیف او برای انجام گفت‌وگو فی‌نفسه واجد اهمیت بسزایی است.

از سویی با توجه به ماهیت استبدادی رژیم گذشته، خواه ناخواه در تاریخ شفاهی ایران، رویکرد سیاسی کفه سنگین‌تری را به خود اختصاص داده و به ویژه از اواخر دهه ۱۳۶۰ خورشیدی فعالیت‌های پژوهشی عمدتاً پیرامون مسائل سیاسی و تبیین فضای سیاسی رژیم پهلوی متمرکز شده است و داریوش همایون سوژه‌ای بود که با گذشت دو سه دهه از پیروزی انقلاب انتظار داشتیم از زبان خودش، مواضع و عملکرد سیاسی گذشته او را بشنویم. به هر حال کوشش این تیم که آستین همت بالا زد و موافقت همایون را برای گفت‌وگو جلب کرد ستودنی است به‌خصوص که می‌دانیم افراد دیگری چنین تلاشی کرده اما موفق نبودند.

نکته بعدی آن است که تاکنون در کارهایی که به نام تاریخ شفاهی چاپ و منتشر شده، نقش پیاده‌کننده یا تنظیم‌کننده به عنوان تبدیل‌کنندگان متن شفاهی به متن مکتوب، بسیار برجسته بوده به نحوی که گاهی با گنجاندن عبارات فاخر، زبان راوی به یک متن ادبی تبدیل می‌شد در نتیجه گفته‌های سوژه به مثابه سند در متن رعایت نمی‌شده است. در حالی که در این اثر نوع زبان و نحوه سخن و بیان مصاحبه‌شونده بدون دخل و تصرف در کتاب منعکس شده و اظهارات سوژه یا راوی به مثابه سند در متن رعایت گردیده است.

نکته با اهمیت دیگر کوششی است که عوامل دست‌اندرکار این پروژه در جهت آراستن اثر از لحاظ فنی به کار گرفته تا کتاب کمترین معایب را داشته باشد. در تنظیم، تبویب و تنسيق اثر ابتکاراتی انجام گرفته که البته ممکن است با سابقه کارهای مشابه و حتی شیوه و سلیقه امثال بنده (که بیش از دو دهه به طور حرفه‌ای به این کار اشتغال دارد) سازگار نباشد اما رویه در پیش گرفته شده در این اثر و سه کتاب چاپ شده دیگر از همین مجموعه به جهاتی حائز اهمیت است. از جمله این نکته که از آثار مکتوب راوی بهره گرفته شده تا به منظور تکمیل اظهارات شفاهی به نحوی مشخص و حروف ایتالیک در متن گنجانده شود. گرچه میزان این بهره‌گیری گاهی جنبه افراطی یافته، موجب فربهی بیش از اندازه متن گردیده و اظهارات مصاحبه‌شونده را تحت‌الشعاع قرارداده^۱ اما خوشبختانه مشخص گردیده که از کدام منبع استفاده شده و خواننده متوجه می‌شود که اطلاعات پیرامونی گفت‌وگو، مطالعه و به



تناسب انتخاب و گزینش شده و در جای خودش به کار گرفته شده که به لحاظ فنی یک سلیقه و ابتکار به شمار می‌آید. اما پرسش اساسی این است که این شیوه چه نسبتی با تاریخ شفاهی دارد؟ و اساسی‌تر این که آقای دهباشی و همکاران او چه تعریفی از تاریخ و تاریخ شفاهی دارند؟ دانستن این نکته کمک می‌کند تا کتاب بهتر بررسی و نقد شود.

مدتی بعد از انتشار کتاب، آقای حسین دهباشی در جلسه‌ای با حضور دو تن از همکاران دست‌اندرکار خود که به منظور بررسی و نقد این کتاب تشکیل یافت و نگارنده نیز حضور داشتم صمیمانه یادآور شد که دانش آموخته رشته تاریخ نیست و بالطبع همین نقیصه یعنی آشنا نبودن با مبانی نظری و تئوریک دروس تاریخ، در کل این مجموعه و از جمله کتاب «آیندگان و روندگان» (خاطرات داریوش همایون) که دومین مصاحبه از مجموعه ۴۷ گفت‌وگو بوده، تأثیرش را گذاشته است. البته با گذراندن یک دوره تخصصی تاریخ شفاهی تا اندازه‌ای تلاش کرده این ضعف کم‌رنگ شود. با این وصف چه در زمان مصاحبه و چه در مرحله گویاسازی متن مصاحبه، تعدادی از تاریخ‌پژوهان او را همراهی کردند. با این همه همین نکته که مسئول اصلی پروژه تحویل‌کرده رشته تاریخ نیست، نقطه ضعف جدی این پروژه است. سپس افزود: در دوره پرتلاطم جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران متولد شده و هفت ساله بوده که انقلاب اسلامی به وقوع پیوست. در دوران جنگ تحمیلی به طور تصادفی وارد گروه مستندسازی روایت فتح شد؛ گروهی که جنگ را از نمای نزدیک روایت می‌کرد و به این ترتیب از حوزه مستندسازی، فیلم‌سازی و روزنامه‌نگاری به این حوزه کشیده شده تا با پشت سرگذراندن رویدادهای کشور و مقایسه برخی روایت‌ها و یافتن پاسخ به پاره‌ای تردیدها، به روایت صحیح و پاسخ مناسب دست یابد. مجموعه کنجکاو‌های او به پروژه تاریخ شفاهی انجامید و بخش عمده‌ای از زندگی او را دربرگرفت. او هم‌چنین افزود: محوریت پرسش‌ها و عمده مصاحبه‌های کتاب *آیندگان و روندگان* با دکتر مجید تفرشی بوده است.

توضیحات صادقانه فوق برای دانستن این نکته که آثار یاد شده و از جمله کتاب مورد بحث در چه فضایی ترسیم شده، شکل گرفته و منتشر گردیده، کمک می‌کند تا نگارنده و سایر ناقدان به دور از حواشی و جنجال‌های احتمالی، نظرات خود را به منظور اصلاح کارهای بعدی، منصفانه و مشفقانه ارائه نمایند.

به طور کلی در ایران با سه رویکرد در تاریخ شفاهی مواجه هستیم. برخی تاریخ شفاهی را به مثابه ابزاری برای گردآوری اطلاعات به کار می‌برند. در این شیوه اگر تاریخ شفاهی را به شکل مثلی در نظر بگیریم، یک ضلع آن مصاحبه‌شونده، ضلع دیگر مصاحبه‌کننده و ضلع سوم وسیله ارتباطی (دستگاه ضبط صوت که به آن اندیشه میان‌ذهنی می‌گوییم) است. مطابق این نظر، از نگاه بسیاری از دست‌اندرکاران، تاریخ شفاهی عبارت است از: داشتن یک دستگاه

۱. بیش از نیمی از حجم کتاب *آیندگان و روندگان* به آثار و نوشته‌های مکتوب داریوش همایون اختصاص یافته و تعداد بی‌شماری از پانویس‌ها نیز به همین نوشته‌ها و کتاب‌ها اختصاص یافته و چنانچه متن گفت‌وگو را از بقیه مطالب کتاب جدا کنیم چه بسا شماره صفحات آن از ۲۰۰ صفحه تجاوز می‌کرد.

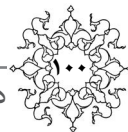


ضبط صوت یا دوربین فیلمبرداری، در اختیار داشتن مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده. برخی از صاحب‌نظران از این مثلث با عنوان دیالکتیک تولید متن یاد کرده‌اند.

در رویکرد دوم به تاریخ شفاهی به مثابه روش پژوهشی برای گردآوری اطلاعات در حوزه‌های علوم انسانی نگاه شده و این که آیا باید با پرسش‌های از پیش تعیین و طراحی شده با سوژه مواجه شد یا آن که سؤال‌ها در هنگام مصاحبه به گونه‌ای ارتجالی و بداهه پرسیده شوند؟ به عنوان مثال بعضی از عالمان علوم انسانی به ویژه روانشناسان در پژوهش‌های خود هنگام مواجهه با سوژه‌های خود پرسش‌های از پیش تعیین و طراحی شده را مقابل او قرار می‌دهند. در مورد فواید یا نقایص این نحوه پرسش کردن بحث‌های بسیاری صورت گرفته و مقالات گوناگونی نگارش یافته است. اما در رویکرد سوم، تاریخ شفاهی به مثابه نگاهی معرفت‌شناسانه مورد توجه قرار می‌گیرد. چنین نگاهی به ما می‌آموزد که اساساً تفکر خصلتی گفت‌وگویی دارد و در فرآیند تعامل و تعاطی حاصل می‌شود. مطابق این نظر هر پژوهش و تحقیقی با پرسش آغاز می‌شود و محققان بر اساس این که به کدام پرسش پاسخ خواهند داد، نتیجه تحقیقات متفاوتی ارائه می‌کنند. تاریخ شفاهی نوعی معرفت بین‌الذهانی است و بر این نکته تأکید دارد که باید پرسش را اساس پژوهش قرار دهیم. از این منظر آن چه ما به عنوان تاریخ شفاهی اطلاق می‌کنیم فقط سخن محاور و یافته‌های ذهنی صرف راوی نیست؛ در عین حال سخن مصاحبه‌کننده هم شمرده نمی‌شود بلکه متن تولیدشده ترکیب و برآیندی است از سخن راویان گویا به جای اسناد و مدارک صامت از یک سو، و پرسش‌گر آگاه از موضوع و جست‌وجوگری که برای کشف روایت‌ها، زوایای پنهان و گاه ضد روایت‌ها را از طریق مصاحبه‌ای روشمند دنبال می‌کند از جهتی دیگر است. اگر در اثری اندیشه میان‌ذهنی یا معرفت بین‌الذهانی دیده نشود به آن تاریخ شفاهی نمی‌گوییم.

البته در غالب کارهای تاریخ شفاهی انجام‌گرفته در ایران به مبانی معرفتی تاریخ شفاهی توجه زیادی نشده که در جای خود باید ریشه‌های آن را بررسی کرد. به هر حال تحقق این معنا به عوامل متعددی بستگی دارد از جمله این که در کشور ما متولیان تاریخ شفاهی دانشگاه‌ها نیستند. زمانی که دانشگاه‌ها در حوزه تاریخ شفاهی به طور جدی حضور نداشته باشند، طبیعی است که در این حوزه کرسی نظریه‌پردازی نیز به‌وجود نخواهد آمد.

نکته مهم دیگر آن که آگاهی از مبانی معرفتی تاریخ شفاهی مستلزم مطالعه تاریخ تحولات علم تاریخ در اروپا از اواخر قرن ۱۷ به بعد است. هرچند تاریخ شفاهی مفهومی جدا از تاریخ به معنای عام نیست، اما چنانچه تعاریفی که در دوران مدرن از تاریخ صورت گرفته درست فهمیده نشود، تاریخ شفاهی نیز به درستی درک نخواهد شد. به عنوان مثال در گذشته تلقی ما از روایت و واقعه با تلقی امروزی از آن کاملاً متفاوت بود. در تلقی سنتی، روایت به مثابه عکسی بود که از واقعه گرفته می‌شد و برای همیشه کاربرد داشت. دیگر این که هر قدر راوی به



واقعه نزدیک‌تر بود، روایت اصالت بیشتر داشت، درحالی‌که امروز گفته می‌شود روایت‌ها در هر دوره، از نو فهم شده و مورخان در هر دوره و عصری می‌توانند نسبت به یک رخداد اظهار نظر کنند. از این نظر تاریخ همیشه معاصر است.

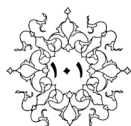
این نحوه تلقی از واقعه و رخداد در تاریخ شفاهی به بهترین شکل متجلی می‌شود زیرا هر سوژه در تاریخ شفاهی به مثابه یک سند تاریخی به حساب می‌آید. در این نگاه منابع از انحصار اسناد مکتوب خارج شده و هر یک از راویان در حکم اسناد زنده‌ای تلقی می‌شوند که می‌توانند با ارائه مشاهدات خود، جاهای خالی یا حفره‌های منابع مکتوب را پر کنند.

بنابر آنچه گفته شد کاری که در کتاب مورد بررسی انجام گرفته به جز مواردی نادر، تاریخ شفاهی به شمار نمی‌آید. در مواردی به حوزه تاریخ شفاهی نزدیک شده اما بیشتر مطالب و موضوعات مطرح شده در قالب یک اثر تاریخ شفاهی نیست. این ایراد را از آن جهت عرض کردم که سال‌هاست اهل نظر بحث‌های دامنه‌داری با عنوان خاطره‌نگاری و تاریخ شفاهی در نشریات گوناگون مطرح کرده و به تمایزات این دو پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد که نمی‌توان خاطرات را به کلی از تاریخ شفاهی جدا دانست اما ضمناً بیان هر خاطره، لزوماً به معنی تاریخ شفاهی نیست زیرا جوهری‌ترین اصل در تاریخ شفاهی، گفت و گو است که اندیشه میان‌ذهنی را ایجاد می‌کند و منظور از گفت‌وگو سخن گفتن با «غیر» است یعنی کسی که لزوماً مثل ما نمی‌اندیشد، در غیر این صورت گفت‌وگویی صورت نگرفته و مصاحبه‌ها بیشتر به یک صحبت دوستانه می‌مانند. کما این که بسیاری از مصاحبه‌های انجام شده در رسانه‌ها، کتاب‌ها و نشریات به دلیل آن که بیشتر جنبه تأییدی دارند، از جنس تاریخ شفاهی نیستند.

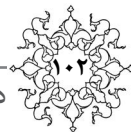
گفت و گو از دو واژه جدا از هم تشکیل شده و لذا باید آن را جدا نوشت. کسی که می‌پذیرد در موضوع یا موضوعاتی با او گفت‌وگو شود باید صد در صد رویکردش فرضیه‌ای بیش نباشد؛ فرضیه‌ای که دائماً به مذاقه کشیده می‌شود، مورد آزمون قرار می‌گیرد و محک می‌خورد. در خاطرات فرد یا افراد محوریت دارند، در حالی که در تاریخ شفاهی، طرف‌ها حول یک یا چند موضوع با هم سخن گفته و احتجاج می‌کنند و موضوع‌ها نقش محوری می‌یابند. هر چند بعید نیست در مواردی نادر، فرد به عنوان محور اصلی قلمداد شود.

بر این اساس در مصاحبه با داریوش همایون می‌توان روی شواهد زیادی انگشت نهاد و به مخاطبان نشان داد که در موضوعات مورد بحث، مصاحبه‌کننده مطلقاً چالشی نکرده و انگار گفت‌وگویی انجام نگرفته است.

به عنوان نمونه راوی در مورد اقداماتی که تحت عنوان اصلاحات در دوره رضاشاه یاد کرده و نیز دوران ملی شدن صنعت نفت که از دوره‌های بسیار مهم تاریخ معاصر است، به تفصیل سخن گفته؛ با این توضیح که نگاه راوی در مورد دوره نخست کاملاً جانبدارانه و در



دوره بعدی کاملاً منتقدانه و بلکه غیرمنصفانه است. چنانچه این فرض اولیه را بپذیریم که مصاحبه‌کننده قطعاً با تاریخ تحولات معاصر ایران ناآشنا نبوده، متأسفانه معلوم نیست به چه دلیل و چرا از هرگونه احتجاجی با سوژه پرهیز کرده و به کلی رشته کلام را به راوی سپرده است. حتی اگر بپذیریم در موارد یاد شده دیدگاه‌های مصاحبه‌کننده موافق نظرات راوی بوده، شأن او که پرسش‌گری است ایجاب می‌کرد جهت روشن شدن بحث، به استدلال مخالفان در مصاحبه اشاره می‌کرد. به هر روی در هر دو مورد گفت‌وگو و چالش مورد انتظار دیده نمی‌شود. موضوع مهم دیگر و بلکه مهم‌ترین موضوعی که انتظار می‌رفت در گفت‌وگو با داریوش همایون مورد توجه جدی قرار گیرد، مقاله ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ موسوم به یادداشت احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات است. همه می‌دانیم از زمانی که یادداشت مزبور نوشته شد تا زمانی که در روزنامه اطلاعات درج گردید، داریوش همایون در رأس وزارت اطلاعات و جهانگردی قرار داشت و همو بود که بدون در نظر گرفتن عواقب سوء انتشار آن، تنها به این بهانه که «با خواسته شاه در این مورد نمی‌شد شوخی کرد»، و بیشتر بنا بر سابقه خصومتی که با دست‌اندرکاران روزنامه اطلاعات داشت پافشاری نمود تا آن مطلب موهن در روزنامه اطلاعات درج گردد. جای تعجب است که چرا مصاحبه‌کننده، مطالب پیرامونی مربوط به این موضوع را در کتاب‌ها و نشریات منتشر شده خوب بررسی و مطالعه نکرده یا اگر خوانده، به چه دلیل از آقای همایون نپرسیده و در مصاحبه نیاورده است؟ کسی که مسئولیت انجام گفت‌وگو با داریوش همایون را پذیرفته با اندکی تأمل در آثار منتشره و اظهارات سردبیر وقت و سایر دست‌اندرکاران روزنامه اطلاعات مانند فرهاد مسعودی، احمد شهیدی و حسین بنی‌احمد حتماً به خصومت و دشمنی همایون با روزنامه اطلاعات پی می‌برد، به‌ویژه این مطلب را می‌دید و در می‌یافت که احمد شهیدی قائم‌مقام وقت روزنامه قبل از انتشار مقاله به همایون گفته بود: «با انتشار این مقاله مخالفان عکس‌العمل نشان خواهند داد و احتمالاً ساختمان روزنامه را بر سر کارمندان آن خراب خواهند کرد». همایون در پاسخ به او گفته بود: «اگر مقاله در روزنامه اطلاعات چاپ نشود، ما آن را سر شما خراب خواهیم کرد». همین اندازه نحوه برخورد از کینه و عداوت همایون نسبت به روزنامه اطلاعات حکایت می‌کند. از سویی اصرار همایون به چاپ مقاله در این روزنامه آن‌هم در موقعی که نماینده روزنامه کیهان (امیر طاهری) کنارش ایستاده بود و چندین و چند نکته و قرائن دیگر به خوبی نشان می‌دهد که او با فرصت به دست آمده قصد داشته از مدیران وقت روزنامه اطلاعات انتقام بگیرد. افزون بر این سردبیر وقت روزنامه یعنی آقای حسین بنی‌احمد (که متأسفانه اسمی از او در کتاب نیامده) همان روز به محض مطالعه مقاله چون به عواقب سوء درج مقاله پی برده بود از سمت سردبیری روزنامه اطلاعات استعفا داد. این درحالی است که همایون با توجه به مسئولیت بالاتری که داشت حتماً از عواقب

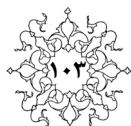


سوء چاپ مقاله آگاه بوده اما انفعال مصاحبه‌کننده و سهل‌انگاری موجب شده تا همایون به شدت در جهت تقلیل این رخداد بکوشد و صریحاً اعلام کند: «شاید ۲۰۰ نفر یا ۳۰۰ نفر بیشتر آن [یادداشت] را نخوانند» (ص ۲۰۶)؛ «انتشار این مقاله اهمیتی نداشت و خیلی زود فراموش شد» و «بعد از حکومت ما دوباره زنده شد و الا اصلاً، واقعاً هم مطلبی نبود» (ص ۲۰۷-۲۰۸). جای تعجب است که در این موضوع می‌توان نشان داد که حتی قسمتی از گفته‌های همایون در صفحه ۲۰۶ به طرز صحیح شنیده یا پیاده نشده است! همایون حوادث و اتفاقات بعدی که به گسترش تظاهرات و اجتماعات منجر شد را بیشتر به چهره‌ها مربوط می‌داند در حالی که همه می‌دانند نقطه آغازین چهره‌ها مقاله‌ای بود که در ۱۷ دی در روزنامه اطلاعات منعکس شد. به هر حال به نظر می‌رسد مطالب پیرامونی این مقاله می‌توانست جای مانور بیشتری در این کتاب داشته باشد و پرسش‌گر می‌بایست با مطالعه بیشتر، موشکافانه آن را دنبال می‌کرد و پاسخ‌های بیشتری مطالبه می‌نمود. این قبیل اشکالات در کتاب کم نیست و احتمالاً از نوعی شیفتگی نسبت به سوژه و کم‌تجربگی ناشی می‌شود.

نکته قابل توجه این که در بخش‌هایی دیگر از کتاب، داریوش همایون برخلاف بسیاری از روزنامه‌نگاران و صاحب‌منصبان پیشین و پس از گذشت سه دهه، هنوز به طور جدی از اقدام شاه مبنی بر تعطیلی دو حزب اصلی ایران نوین و مردم و چند حزب کم‌اهمیت دیگر مثل پان/یرانیست جانبداری کرده و افزون بر این تأسیس حزب فراگیر رستاخیز را مبنایی برای مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی دانسته و قلمداد کرده است! با این‌وصف و برخلاف انتظار، در این موضوع نیز چالش مناسبی در گفت‌وگو مشاهده نمی‌شود. گمان می‌کنم مدیر محترم پروژه یعنی آقای دهباشی اذعان خواهند کرد که تأثیر ذوق‌زدگی ناشی از موافقت همایون با انجام گفت‌وگو و خوشحالی از این که تا آن موقع کسی موفق نشده بود با وی گفت‌وگویی انجام دهد و این دغدغه که اگر پرسش‌ها به صورت انتقادی پیش برود عکس‌العمل مصاحبه شونده چه خواهد بود؟ آیا گفت‌وگو ادامه پیدا خواهد کرد؟ به علاوه کم‌تجربگی گروه و ... موجب شده تا نقص‌ها و کاستی‌های جدی در گفت‌وگو دیده شود.

بخش دیگری از ایرادات وارد بر کتاب، جنبه فنی داشته که از جمله می‌توان به نداشتن فهرست اعلام؛ مشخص نبودن تاریخ مصاحبه‌ها؛ قید نشدن زمان هر مصاحبه و افزودن پاورقی‌ها و عکس‌های نامربوط اشاره کرد. به عنوان نمونه چند مورد زیر را اشاره می‌کنم:

خوانندگان تنها با تورق ساده کتاب ملاحظه خواهند کرد که عکس شاپور زندنیا یک بار در صفحه ۳۶ و بار دیگر در صفحه ۲۱۶ با دو زیرنویس متفاوت تکرار شده؛ (بار نخست با زیرنویس شاپور زندنیا و با دوم با زیرنویس ناصر گل‌سرخ). چنین ایرادی موجب گمراهی خواننده و حتی بی‌اعتمادی آنان نسبت به صحت بقیه زیرنویس‌ها می‌شود.



در مورد بعدی که اشتباه انجام گرفته از نوع دیگری است مصاحبه‌شونده در صفحه ۱۲۳ ضمن سخنان خود به دلیل فراموشی و کهولت سن، سهواً به جای سپهر ذبیح، از نام ذبیح بهروز یاد کرده که بلافاصله در چند سطر بعد با اشاره‌ی درست پرسش‌گر، نام اصلاح می‌شود و راوی هم اشتباه را می‌پذیرد. تا این‌جا ایرادی نیست و البته چنین اتفاقی در مصاحبه‌ها امری کاملاً عادی تلقی می‌شود اما نوشتن پانویس برای ذبیح بهروز (ص ۱۲۳) و درج عکس او (در ص ۱۲۷) که کمترین ارتباطی با موضوع مورد مصاحبه ندارد از سوی عزیزانی که نقش گویاسازی اثر را به‌عهده گرفته‌اند هیچ توجیه منطقی ندارد. مشابه چنین ایرادی در مورد سرلشکر حسین یا اسکندر آزموده در صفحات ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۰۹ نیز اتفاق افتاده است. بنابراین نوشتن تعداد قابل توجهی از پانویس‌ها و نیز درج برخی عکس‌ها نامربوط و نابجا بوده و هیچ ارتباطی با متن ندارند.

کتاب ۸۱۲ پانویس دارد که تقریباً ۷۰۰ مورد آن زائد بوده و بسیاری از خوانندگان چنین اقدامی را توهین به شعور خود تلقی خواهند کرد. قطار کردن نام این و آن و چسباندن همه چیز به همه چیز اگر به معنی دست‌انداختن نباشد، نوعی سرسری‌خوانی و آسان‌گیری و از این مهم‌تر نادیده گرفتن سنت‌های رایج در پژوهش است. این نوع اشکالات در کتاب کم نیست و در جای خود اهمیت زیادی دارند هر چند می‌توان با کمی دقت آن‌ها را به آسانی برطرف نمود. نکته‌ی دیگر آن که کتابی که در ۳۸۵ صفحه تدوین شده (البته منهای بخش اسناد و تصاویر) شایسته بود از فهرست نمایه و اعلام بهره‌مند می‌شد.

در پایان امیدوارم بیان اشکالات یاد شده، مشفقانه و از سر دلسوزی تلقی شود و این نقد نافذی تلاش‌هایی که برای تهیه و انتشار کتاب شده، قلمداد نشود و در آینده شاهد آثار ارزنده و بهتری از سوی تیم دست‌اندرکار این پروژه باشیم.

